

چند بیت گردی

بیت محمد حنیفه

چنان بنظر میرسد که این داستان قرن‌ها در این مرز و بوم شایع بوده است با وجود این تاریخ پیدایش آن بگردی روشن نیست. این داستان (= بیت) را مانند اکثر بیت‌ها به‌علی‌بدرده‌شانی بیتخوان میر به‌بوقا حسن دزه‌بی نسبت داده‌اند ولی معلوم نیست که وی آنرا از چه منابعی اقتباس کرده است؟ آیا در زمان علی‌بدرده‌شانی این داستان بصورت نثر یا نظم در افواه مردم شایع بوده است و علی‌آنرا از مردم شنیده و مطابق ذوق و سلیقه خود در آن تغییراتی داده است؟ یا نامبرده و بیتخوانان پیش از او آنرا بنحوی ازانجا از ادبیات رسمی و کلاسیک فارسی یا عربی گرفته‌اند؟ در زمان علی‌بدرده‌شانی شخص باسواد بنام وسمان به‌گک از طایفه ملامحمود (یا محمد؟) اهل دولی قهره خدر که آرامگاهش در زیدان میان پیرانها است این بیت را از علی‌بدرده‌شانی شنیده و از زبان او کتابت کرده است.

نسخه این شخص ظاهراً از میان رفته است. بیتخوانهای متأخر که عبارتند از: رحیم شایهر، عزیز دهمدرقاوی، مجیده گزویی، بایرخه‌زال، فته‌تجه به‌گک پسر جانگیر- به‌گک، خسرو توفیق، حسین که‌نیله، صوفی شریف مام‌احمد، فیض‌الله‌شاگرد پسر مولود از علم‌آباد این بیت را از بیتخوانهای قبل از خود که عبارت بودند از: مامه‌شیره، همه به‌نگینه، حسن سوتاو، بشیر به‌گک، قوج به‌گک بوگه به‌سی، محمد امین قادر به‌گک یاد

گرفتند!

این قصه در فارسی هم وجود دارد، اخیراً در پشت جلد کتاب شیرین و فرهاد متعلق به شرکت نسبی کانون کتاب مشاهده کردم که قصه محمد حنیفه جزو کتب منتشره آن شرکت معرفی شده است احتمالاً این قصه همین داستان محمد حنیفه است. این محمد از فرزندان حضرت علی (ع) بوده است. در تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته ترجمه آقای دکتر رضازاده شفق نامی از این داستان بمیان نیامده است. به نظر میرسد منشأ این داستان حماسه‌های دینی شیعه باشد.

۱- این دسته اخیر از شاگردان: وسوشایب، احمد حلوا، هه‌لکه‌تی، خزناال و آرحمان خالدار بوده‌اند، اینها نیز از شاگردان: قاسم هه‌وشاری، میرفتاح هدرکی، ملاغفور مصری و حومه عاسمانی بوده‌اند، این دسته اخیر هم از شاگردان: علی بهره‌شانی و جمشید معروف به قوله شین و شالی به‌گگ دزه‌یی و توپال‌خان بشمار میرفتند. رحیم شاعر (= شایب) و عزیز ده‌مهر قاوی را چون قدیم‌ترند میتوان از شعرای دسته دوم بشمار آورد. ابوالقاسم لشکری سراینده بیت معروف «لشکری» و احمد کور گوینده بهاره را هم باید از شعرای نام‌آور محسوب داشت.

مهر (= میسر) را نیز باید نامبرد که زنی بیتخوان بود و در روزگار علی بهره‌شانی میزیست گویند علی بهره‌شانی و میر به به مدتی باهم میانه نداشتند و در آن وقت علی نزد کاحسن دزه‌یی بسر میبرد امیر پیشیمان شد و با علی آشتی کرد در مجلس آشتی کنان میسر را (که مدعی شده بود که قادر است در وقت وارد شدن علی بمجلس سلام را از یاد او ببرد) حاضر کردند بمحض قدم نهادن علی بمجلس، میسر بمبارزه و مشاعره برخاست ولی علی مغلوب نشد و سلام را در شعر خود گنجانید.

بهیتی محمدمهد حدنیقه‌ی

خالق هدر نه تو ههوی
 تو بلندان ده کهی نهوی
 مردن ههورازی قهوی
 کهسی لی وه سدرنا کهوی .
 کهسی لی نا که ویتنه سدر
 دنیا بو کهس نییه هه تاسهر
 نه تو ی روحبه رو روحدهر .
 بهی تیکم هاته سدرزار
 یاسه عید ویاغوفار
 یا که ریمی که رهمدار
 قه تم نه کو توه چجار
 بو م زهوان پیکه ی نهوجار .
 بو م زهوان پیکه ی سو بجان
 من ده یلیم به روح و جان
 ای زهمانی نه سحابان
 وه ختی سهیدی آخری زهمان
 زه نیس بو بو نه ملیایان .

زهمانه وه هاهل برد

خوداوه نیدی میری مهزن کاریکی

وای کرد

بیت محمد حنیقه

خالق تنها تو «او» هستی
 تو بلندها را پست میکنی
 مردن سر بالای قوی (است)
 کس از آن بالا نمیرود
 کس بر سر آن نمیرود
 دنیا تاسر برای کس نیست
 تو روح بر و روح ده هستی
 بیستی^۲ بر زبانم آمد
 یاسعید یاغفار
 یا کریم کرم دار
 هیچگاه آنرا نگفته ام
 این بار برایم روان بکنی
 خدایا برایم روان کنی .
 من آنرا با روح و جان میگویم
 آن زمان اصحاب است
 وقت سید آخر زمان (= پیغمبر)
 (او) برای اولیا رئیس بود .

زمانه چنین پیش آورد

خداوند امیر بزرگ چنین کاری

کرد

۱- او در مفهوم هویت و با حقیقت بکار رفته است .

۲- این منظومه‌های عامیانه را بیت میخوانند و این کلمه در اغلب این منظومه‌ها آمده است .

دوچه یلی و فوزه یلی له شکر یکی گه -

وره و گرانیان ده کرد

به نه جه له وده ستو برد

له عدرزه ژومع ههل برد

ژوی له مهمله که ته که ی مه که و

مه دینان ده کرد .

سویند به سه ننه می گهوران

موسولمان بینه بهوران

پچنه بن په زره ی ههوران

سه ریان دینین به تهوران

له قالیان ده ستینین گیان

نایع بمینن موسولمان

دنیامان بۆده بی زه وان .

موسولمان کاریکی وایان کردووه

دنیا یان خراب کردووه

ههچ جیه ژویان تی کردووه

سه روه که تدرزه که وتوووه .

بی زه فیک و بی آمباش

که لاک ده خهن وه که قهل^۱ و دالاش

له شکر یان ساز کرد خاش خاش .

ته گهر له تدرزه ژومع ههل برد

دجیلی و فضیلی لشکری بزرگ

و گران آراستند

با عجله و دست^۲ برد (= شتاب)

از ارض روم گذشت

بمملکت مکه و مدینه روی میگرد

سو گند به صنم گبران

مسلمان بیر شوند

زیر پره های ابر بروند

سرشان را با تبر جدا میکنیم

از کالبدشان جان میستانیم

مسلمان نباید بمانند

دنیا برای ما روان میشود .

مسلمان (ها) کارهایی کرده اند که

دنیا را خراب کرده اند

بهرجا که روی آورده اند

سرمانند تگرگ افتاده است .

بی رفیق و بی همتا^۳ (هستند)

مانند کلاغ و لاشه خوار لاشه میاندازند

لشکر فوج فوج آماده کردند .

اگر از ارض روم گذشت

۱ - این کلمه مخمل وزن است .

۲ - این عبارت برای آراستند قید است .

۳ - شاید مقصود اینست که مسلمانها در جنگجوی بی همتا هستند .

زویان لهما ککه ومهدینان کرد .

هدهول مالیکی ههژدهر

قدهول بو بهجهوههر

زانی لهشکریان هاتهسدر

هموی کافری بهدحونهر

بهنیزام و بهعهسکر

به گور زوشیر و خه نجهر

له خویمان داوه جهوههر

بهتانوت و بهدحونهر .

ئهوه موسولمان لهشکریان هاته-

سدری .

ئهو محهمهدی ساحیب جهمال

به بی فکر و بی خه یال

دانیشتبو خوش ئه حوال

ده گریان مال و مندال .

خالق هر ئه توی لهسدر

دنیا دانا سدرانسدر

کیوت لی کردنه لهنگهر

هاتن کافری بی حونهر

ئه سحابهی ساحیب جهوههر

بمکه ومدینه رو کردند

اول مالک اشتر

قراولی باجوهر بود

دانست لشکر برسرشان آمد

همه کافر بههنر (= بدکار) بودند

بانظام و باعسکر

باگرز وشیر وخنجر (بودند)

بخود دل و جرئت داده اند

باجرئت و باهنر (ند)

اینک برسر مسلمان لشکر آمد .

آن محمد صاحب جمال

بی فکر و بی خیال

باخوشحالی نشسته بود

زن و بچه میگریستند^۱.

خالق تنها توئی برسر

دنیا را سراسر آفریدی

کوه را بر آنها لنگر کردی

کافرهای بی هنر آمدند

اصحاب باشهامت و جوهر

۱- این عبارت نثر است .

۲- زیرا از آمدن دشمن باخبر شده بودند. چون در مصراع قبل اشاره بخوشحالی پیغمبر میکند معلوم میشود که پیغمبر از حمله کافر ها نگران و بیمناک نبوده است .

گورز و گوپال و خه نجهر
 لدمه دینهی کهو تنهدهر
 لهشکر کران بهرامبهر.
 لهشکر ئهوبهر ئهوبهده
 ئهسحابه بهز بهسهره .
 پر سیاریان کرد لهوانه :
 لهسر چتانه ئهو گهژانه
 بو ایره خاکی خو تانه
 یان بیزارن لهجانه ؟
 ایعلانی شهزریان دا .

گهژوژ لهبورجی منهووه دههاته-
 دهه
 پاله^۲ واتیک لهخوی قایم ده کرد
 گورزو که مهند و شیر و خه-
 نجهره
 مهردیکی به گجارج ساحیب حونهده.

ئه گهرداده نیشن لهمه جلیسی دهژه-
 نگینه

با گرز و گوپال و خنجر
 از مدینه بیرون آمدند
 لشکر (ها) برابر هم ایستادند
 لشکر این ور و آن ور ایستاده است
 اصحاب^۱ پر بهسر است .
 از اینها پرسیدند :
 این گردش شما بر سر چیست ؟
 مگر اینجا خاک خودتان است
 یا از جان بیزارید ؟
 اعلان جنگ دادند .

وقتیکه خورشید از برج منور بیرون-
 میآمد
 پهلوانی گرز و کمند و شیر و خنجر
 به خود قائم میکرد
 مردی است بسیار صاحب هنر .

اگر در مجلس رنگین می نشینید

۱- پر بسر کنایه از آدم بزرگ و محترم است .

۲- حرف ه اگر ساکن باشد و حرف ما قبلش متحرک در کردی تبدیل بالف میشود مانند:

پهلوان (= پالوان) فهم (= فام) شهر (= شار) سهم (= سام) تهران (= تاران) پهن (= پان).

زور در پژه مه که نهوه له قسه و له بو۔

ختانی کهس نه دینه

به عام سالوات بده نه وه له دیداری

محه ممه دی مه دینه .

ئه گهر داده نیشن له مه جلیس و دیوه۔

خانه

زور در پژه مه که نهوه له قسه و له بو۔

ختانه

به عام سالوات بده نهوه له دیداری

پیغه مبه ری آخری زه مانه.

له گهل ایوه مه ئه دی گه هلی ما جه۔

زایه

که سیکه ئه گهر جانقیدایه

شیره و مهرده و له شهزئی هه لئایه

بزانی نهوه موقه دده ری خو لایه

کافران له شکریان دوا بی نایه.

ایمه که میک ته لخ ئه حوالین

ئه وان ده لئین: ساحیبی گه نهج و مالین.

به فهرمای بی مکان

سازبون له شکر ی ئه سحابان

خپوه تیان له پیش هه لدان

زیاد سخن و بهتتان کس نه دیده را

دراز نکنید

بعام بیدار محمد مدینه صلوات

بدهید

اگر در مجلس و دیوه^۱ خان می نشینید

زیاد دراز نکنید سخن و بهتتان را

بعام بیدار پیغمبر آخر زمان صلوات

بدهید .

ای اهل ماجرا باشما هستم

کسیکه اگر جان فدا است

شیر است و مرد است و از جنگ

نمیگریزد .

بدانید این مقدر خداست

لشکر کافرها پایان ندارد .

ما کمی تلخ احوالیم

آنها میگویند: صاحب گنج و مالیم.

بفرمان بی مکان (= خدا)

لشکر اصحاب ساز (= آماده) شدند

پیش آنها خیمه زدند

۱ - دیوه: باباء معروف بمعنی اطاق است، دیوه خان یعنی اطاق خان، در میان عشایر

باطاق بزرگ پذیرائی گفته میشود، دیو شاید بادیوان هم ریشه باشد.

چند بیت کردی

مانند شیر گرم لانه^۱

صدای سبحان سبحان برمیخاست

در گاه رحمان (= خدا) را گرفتند

غبار پیش آسمان را گرفت

برابر ایشان ایستادند

هر گز يك ذره نمی ترسیدند

از روز جنگ

از قرق^۲ و شیرزدن

برای فکر و سان ایستادند

پهلوانی از کافرها بمیدان آمد،

این پهلوان:

بقیه دارد

وه کو شیرگی گهرمه لان

چون ده بوه سو بحان سو بحان !

گرتیان دهر کی (دهر گاهی) زه حمان

تؤز گرتی بهری عاسمان

بهرام بهریان زاوهستان

قمت زه زبک نهده ترسان

له بوؤ زوی دل هیشان

بو قزه قزو شیر لیک دان

زاوهستان بو فکر و سان .

پاله وانیک له کافران هاته مهیدانی،

ئهو پالهوانه :

شیریکه لانه خود را گرم و راحت کرده و در آن غنوده باشد، در اینحال بشدت از لانه خود دفاع میکند و بیرون راندنش محال است .
۲- صدای برخورد سلاحها است .